



افتتاح سومین مدرسه صنایع دستی تهران

در حوزه صنایع دستی با این‌که اتفاق‌های خوب کمتر از راه می‌رسد و همیشه جای گلایه و شکایت وجود دارد، اما این بار ما با یک خبر خوب از راه رسیده‌ایم؛ خبری‌که از قول مدیر کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان تهران برای شما می‌نویسیم، از قول پرهام جانفشان که از افتتاح سومین مدرسه صنایع دستی

در سالروز شهادت دکتر مصطفی چمران و به یاد او، سراغ همه یادمان‌هایش در سراسر ایران رفتیم

یاد چمران در همه ایران



فاطمه مرانداده
ایران

آن روز رفت مزار شهدا، نشست کنار قبور دوستان شهیدش و فکر و زمزمه کرد و اشک ریخت، بعد کاغذ و قلمی از جیبش در آورد و نوشت: «خدا یا خوش دارم هدیه‌ای تقدیم تو کنم؛ اما چیزی جز جان ندارم... می‌خواهم هنگامی‌که چشم از جهان فرو می‌بندم هیچ چیز نداشته باشم، می‌خواهم قربانی تو شوم و بسوزم تا راه تو را روشن کنم...»

صبح ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ در کش و قوس و حصر و آزادی پیاپی دهلاویه، وقتی پس از شهادت ایرج رستمی، فرمانده دهلاویه خود را همراه فرمانده جدید به خاکریزی در نزدیک‌ترین نقطه به دشمن یعنی رساند، وقتی آتش گلوله‌ها روی سر او و اندک یاران نزدیکش باریدن گرفت، درست آن زمان که داغی ترکش خمپاره دشمن پشت سرش نشست و سوزاند و خون و خاک، سروصورت و لباس‌هایش را آغشته کرد و روحش به رقص

حالا نام شهید چمران، یک نام جهانی است به گستره تمام جهانی‌که در آن زیسته و نفس کشیده و پشت پا به آن زده؛ از محله پامنار تهران بگیرد تا ینگه دنیا؛ آمریکای سرخوش دیروز و گرفتار خونریزی‌های اعتصابات امروز، تا مصر و لبنان و کردستان و خوزستان، تمام جاهایی که برای رسیدن به یار به آنها رسید و بی قرار از آنها گذشت... چمران عارف، عالم، عاشق و خسته اما یک جا آرام و قرار گرفت؛ دهلاویه خوزستان؛ همانجا که جسمش آرام گرفت. پشت خاکریزهایی که سکوی پرتابش به آسمان شد و امروز میعادگاه عاشقان و بی قرارانی چون خود اوست.

ما ۳۸ سال پس از آن پرواز دلبرانه به دهلاویه رفتیم؛ پایه پای او در دهلاویه قدم زدیم و با نفس‌های در هوا مانده‌اش نفس کشیدیم، با دعاها و مناجات‌های عرفانی اش زمزمه کردیم و با گریه‌های عاشقانه‌اش، گریه.

چمران آن روزها می‌گفت دنیا را سه طلاقه کرده و از این‌که دنیای علم و مادیات را رها کرده و به دنیای درد و محرومیت قدم گذاشته، متأسف نیست و با آغوش باز به استقبال شهادت می‌رود. حالا دهلاویه‌اش شده میعادگاه عاشقان و محرومان و دشمنان ظلم و ستم. شده میعادگاه خداپرستانی از سراسر جهان؛ از لبنان و عراق و هند و پاکستان و افغانستان و اروپا و همان آمریکایی‌که شهید چمران از آنجا ریخت، دهلاویه حالا سده میعادگاه جوانان و زنان و مردان پیر و سالخورده

این یادمان‌های کوچکی

بزرگ

دست‌نوشته‌ها

دکتر چمران اهل قلم و کاغذ بود، اهل نوشتن، برای همین بیشتر حرف‌ها و احساساتش (حتی وقتی مخاطبش نزدیک‌ترین افراد خانواده بودند) را هم روی کاغذ می‌آورد. حالا به جز دست‌نوشته‌ها و خاطراتی که به صورت کتاب چاپ و منتشر شده اند، از او دو دست‌نوشته هم به یادگار مانده؛ یکی خطاب به مادرش و دیگری دست‌نوشته‌ای نیایش گونه برای شهدا.

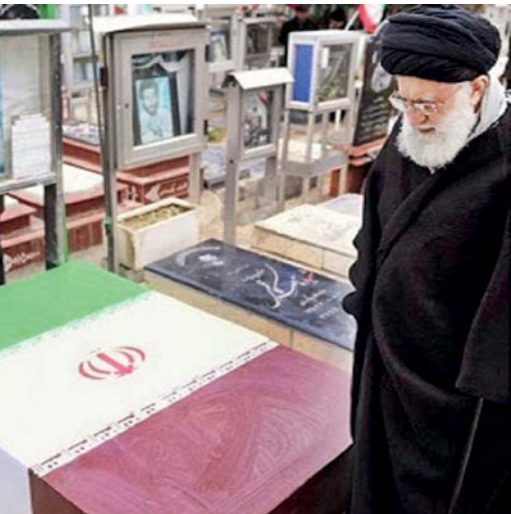
حتی یک لحظه خدا را فراموش نکردم

دکتر چمران دست‌نوشته خود را خطاب به مادرش سال ۵۷ و زمانی که پس از سال‌ها دوری از وطن به خانه برگشت، نوشت: «وقتی می‌خواستم از ایران بروم تو به فرودگاه آمدی و در گوش من چنین گفتی که ای مصطفی! من تو را با شیریه جانم بزرگ کردم و حالا که داری از ایران می‌روی هیچ چیزی از تو نمی‌خواهم، فقط یک سفارش دارم که خدا را فراموش نکنی. ای مادر بعد از ۲۲ سال به وطن بازمی‌گردم و به تو اطمینان می‌دهم که حتی برای یک لحظه هم خدا را فراموش نکردم.»

می‌خواهم خودم را برای تو قربانی کنم

شهید چمران دست‌نوشته دیگری را در بهشت زهرا (س) بر سر مزار شهدا نوشته که نیایش گونه است و درواقع در آن استراژی و خط خود را مشخص می‌کند: «خدا یا به شکرانه این پیروزی بزرگ (انقلاب اسلامی) خوش دارم که هدیه‌ای تقدیم تو کنم؛ اما چیزی جز جان ندارم، می‌خواهم همه چیز خود را بدهم، می‌خواهم خود را قربانی کنم، جانم که چیزی نیست. خدا من آماده‌ام، با همه وجودم، با قلبم و روحم، آماده‌ام که خود را قربانی راه تو کنم، من چیزی از تو نمی‌خواهم و هنگامی‌که چشم از جهان فرو می‌بندم می‌خواهم که هیچ چیز نداشته باشم، می‌خواهم فقط برای خدا باشم، می‌خواهم از هر شائبه خودخواهی و خودبینی به دور باشم، می‌خواهم بسوزم تا راه را روشن کنم.»

آدم دلش می‌خواهد بداند آن روح بزرگ و بی‌قرار، آن دل شیدایی و آن جسم فراری از آسایش و آرامش دنیا، در چطور سربایی شکل گرفته، کجا رشدکرده و بالنده شده، اصلا اولین گریه و خنده‌اش، افتادن و برخاستن‌ها و قدم‌هایش یا اولین کلمات و جملاتی که روی زبان شیرین کودکانه‌اش نشست، توی چه حال‌وهوا و چطور خانه‌ای بوده. سروصدای بازی‌های کودکانه و دورهمی‌های دوران نوجوانی‌اش کجا پراکنده و رد پای فتر و کتاب و جزوه‌گرفتن و دادن به هم‌کلاسی‌هایش در چه محله‌ای به جامانده... آدم دلش می‌خواهد اینها را بداند و دانستن‌اش البته



مزاری با نقش پرچم ایران

بهشت زهرای تهران هم بوی عطر شهید چمران را می‌دهد، اصلا تن خسته‌اش آنجا آرمیده؛ در قطعه ۲۴. میان فرماندهان دوران دفاع مقدس. آنجا که رفتید دنبال یک سنگ مزار ساده، اما متفاوت بگردید که نقش پرچم جمهوری اسلامی ایران رویش نشسته است. روح دکتر چمران ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ در دهلاویه به معراج رفت و چشمش سه روز پس از شهادت به تهران و بهشت زهرا (س) رسید و آرام گرفت.

استان با مشارکت شهرداری تهران در فرهنگسرای سرو خبر داده است. جانفشان در توضیح بیشتر گفته؛ مدارس صنایع‌دستی به منظور بسترسازی در توسعه و ارتقای کمی و کیفی تولیدات صنایع‌دستی و ایجاد زمینه‌های کارآفرینی و حمایت از نوآوری و خلاقیت در تولیدات صنایع‌دستی ایجاد و راه‌اندازی می‌شوند. به گفته این



«بعضی از آنها را برای اقامت می‌برم خانه‌ام، مخصوصا بچه‌های حزب ا... که وقتی از راه می‌رسند خودشان می‌گویند برویم خانه حاجی. حتی یک بار پسرمر مصطفی را برای قدردانی از من یک سفر بردن لبنان، من با تمام وجود از آنها در خانه‌ام پذیرایی می‌کنم. با محصولات کشاورزی و باغی و دامی و شیلاتی خودم. وقتی می‌آیند اطلاعات کمی از دکتر دارند و وقتی می‌روند دست پر و با روحی بی قرار و عاشق به کشورهایشان برمی‌گردند تا اگر چمران نشوند، دست کم تمرین کنند شبیه او شوند در عشق و جانبازی و دفاع از محرومان و پشت کردن به دنیای ستمگران.»

کلاشینکف خونین دکتر در سعدآباد

وقتی دکتر چمران به شهادت رسید، تنها نبود و یک سلاح کلاشینکف خونین هم در آغوشش آرمیده بود. تفنگی سرخ و خونین و آمیخته با خاک‌های گرم دهلاویه. این کلاشینکف حالا در موزه نظامی سعدآباد است. شهید چمران روزی سر مزار شهدا از خدای خودش خواست دست خالی و بدون هیچ مال و منالی از این دنیا به دیدار او برود. همین هم شد. لباس چرکی‌ای که دکتر زمان شهادت به تن داشت، به گفته بردارش مهدی چمران همان زمان تکه تکه و به نیت تبرک و تیمم میان دوستانش تقسیم شد. جیب‌هایش به‌علاوه وسایل باقیمانده در آنها البته به خود مهدی چمران می‌رسد.

فقط ۳۵ هزار تومان پول نقد

دکتر چمران چند هزار جلد کتاب هم در لبنان داشت که حالا در کتابخانه بنیاد شهید چمران نگهداری می‌شود. کل دارایی او (به‌جز کتاب‌ها و دست‌نوشته‌ها و یادگارهای معنوی‌اش)، یک دست کت و شلوار در ساختمان نخست‌وزیری بود که همسر لبنانی‌اش، غاده جابر آن را به کارکنان نخست‌وزیری بخشید. مهدی چمران می‌گوید: کل پول نقد شهید چمران زمان شهادت ۳۵ هزار تومان در بانک ملی، شعبه پاسطور، واحد مجلس شورای اسلامی بود که آن پول هم حقوق نمایندگی‌اش بود. او نماینده مردم تهران بود و حقوق نماینده‌ها آن زمان ۷۰۰۰ تومان بود، اما چون چند ماهی در جبهه بود، حقوقش را نگرفته بود. مهدی چمران هم هیچ‌گاه به آن پول دست نزد و آن را از حساب بانک خارج نکرد، شاید برای این‌که عبرتی شود برای آیندگان، به‌ویژه نمایندگان مجلس.

فنی دانشگاه تهران را بگیرد زیر آسمان همان محله و سقف همان خانه نفس کشید. همان جا به مدرسه انتصاریه نزدیک پامنار رفت و بعد هم دبیرستان دارالفنون و البرز. حتی سال‌ها پس از آن‌که از آمریکا به ایران برگشت؛ یعنی سال ۵۷ باز هم به آن خانه رفت و آمد داشت تا ۳۱ خرداد سال ۶۰ که روحش از خاک دهلاویه به آسمان پرکشید. خانواده پدري مصطفی اما تا سال ۸۵ در آن خانه ساکن بودند و در این سال شهرداری خانه را از آنها خرید و پس از بازسازی به موزه‌ای برای آثار و وسایل شخصی شهید چمران تبدیل کرد.

